

[استعمال لفظ در لفظ 2](#_Toc510773216)

[استعمال لفظ و اراده شخص ان 2](#_Toc510773217)

[فرق بین استعمال و ایجاد 2](#_Toc510773218)

[نظر صاحب فصول در استعمال لفظ و اراده شخص ان و ایجادی بودن ان 2](#_Toc510773219)

[بررسی شق اول کلام مرحوم صاحب فصول 3](#_Toc510773220)

[مناقشه استاد نسبت به کلام مرحوم اخوند 3](#_Toc510773221)

[منشا اشتباه مرحوم اخوند 3](#_Toc510773222)

[بررسی شق دوم کلام مرحوم صاحب فصول 4](#_Toc510773223)

[استعمال لفظ و اراده مثل ان 4](#_Toc510773224)

[نظر مرحوم خویی و از باب ایجادی بودن این قسم از استعمال 5](#_Toc510773225)

[مناقشه استاد به کلام مرخوم خویی 5](#_Toc510773226)

**موضوع**: استعمال لفظ در شخص لفظ /امر چهارم از مقدمات /مقدمات علم اصول

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مورد استعمال لفظ و اراده لفظ بود که چهار نوع استعمال بیان شد.

1. استعمال لفظ و اراده نوع ان
2. استعمال لفظ و اراده صنف ان
3. استعمال لفظ و اراده مثل ان
4. استعمال لفظ و اراده شخص ان

مورد چهارم محل بحث بود که مرحوم صاحب فصول قائل به عدم صحت چنین استعمالی بود ولی مرحوم اخوند قائل به صحت چنین استعمالی بود که در این جلسه به بررسی این مطلب پرداخته میشود.

# استعمال لفظ در لفظ

## استعمال لفظ و اراده شخص ان

بحث در این است که ایا این نوع از استعمال از باب استعمال است و یا از باب ایجاد است مرحوم شهید صدر این بحث را مفصل پی گیری کرده است و نزاعی که مرحوم صاحب فصول با مرحوم اخوند دارند نیز به همین بحث بر میگردد.

### فرق بین استعمال و ایجاد

در باب استعمال، لفظی را در معنایی استعمال میکنیم (معنای استعمال در اینده خواهد امد) و لفظ گفته میشود و از ان احضار معنا میشود که قدر متیقن معنای استعمال است و از تصور لفظ به معنا منتقل شود و غرض استعمال احضار مدلول به بیان دال است و به واسطه ی لفظ انتقال صورت میگیرد در مقابل احضار است و احضار معنا بنفسه است که انسان های اولیه این کار را انجام میدانند و یا بعضی از کسانی که لسانی را نمیدانند از این طریق استفاده میکنند و احضار معنا واسطه ندارد بلکه مباشرة صورت میگیرد حال بحث این است که استعمال لفظ در شخص ان استعمال است یا ایجاد است و احضار معنا است که همان لفظ است؟ وقتی گفته میشود زید ثلاثی مجرد است ایا از باب استعمال است و یا از باب ایجاد است و احضار معنا است بدون واسطه؟

## نظر صاحب فصول در استعمال لفظ و اراده شخص ان و ایجادی بودن ان

ایشان مفرماید[[1]](#footnote-1):شما كه قضيه درست مى‏كنيد و مى‏گوئيد زيد لفظ و از زيد نفس شخص همين زيد ملفوظ را اراده كنيد آيا حيثيت دلالت آن و حكايت آن از خودش را هم لحاظ مى‏كنيد و معتبر مى‏دانيد؟ و مع الدلالة و الحكاية آن را موضوع قرار مى‏دهيد؟ يا اين حيثيت را لحاظ نمى‏كنيد و بدون دلالت يا حكايت آن را موضوع قرار مى‏دهيد؟ هركدام كه باشد اشكال دارد.

اگر با عنوان دلالت و حكايت موضوع واقع شود لازمه‏اش اتحاد دال و مدلول و حاكى و محكى است زيرا لفظ زيد خودش هم حاكى و هم محكى است و چنانچه در مقدمه آورديم اين اتحاد محال است و اگر بدون عنوان مذكور موضوع واقع بشود اگرچه قضيه لفظيه و حاكيه ما سه جزء دارد و زيد هم به زبان آمده.

ولى قضيه معقوله و محكيه ما مركب از دو جزء مى‏باشد چون موضوع يعنى زيد وجودش كالعدم است و از چيزى حكايت نمى‏كند پس محكى و معقول و صورت ذهنيه اى هم ندارد. باقى مى‏ماند نسبت حكميه و محمول كه محكى دارند. و قضيه ما از دو جزء تركيب مى‏شود درحالى‏كه چنين چيزى از محالات است زيرا نسبت بدون طرفين امكان ندارد پس اطلاق لفظ و اراده شخص آن يكى از دو محذور را دارد و قابل قبول نيست. مگر اينكه توجيهى مرتكب شويم.

### بررسی شق اول کلام مرحوم صاحب فصول

مرحوم آخوند در جواب مى‏فرمايد[[2]](#footnote-2): ما مى‏توانيم هريك از دو شق و احتمال را اختيار كرده و اشكال شما را جواب دهيم و ثابت كنيم كه اين نوع از اطلاق هم معقول‏است:در قدم اول شق اول را برگزيده و مى‏گوييم: زيد به عنوان اينكه حاكى و دال است موضوع واقع شده است شما گفتيد: لازمه‏اش اتحاد دال و مدلول است و هو محال ... ما مى‏گوئيم: كبراى كلى را قبول داريم كه حاكى و محكى بايد متعدد و متغاير باشند ولى سخن ما اينست که حال در ما نحن فيه ميان دال و مدلول بايد مغايرت باشد ولى لزومى ندارد كه همه جا تغاير حقيقى باشد مثل لفظ و معنى زيرا لزوم چنين تغايرى نه برهانى است و نه دليل نقلى دارد آنچه لازم است اين است كه لااقل تغاير اعتبارى باشد و اين امر در مورد بحث وجود دارد يعنى شخص لفظ زيد به دو اعتبار هم دال است هم مدلول به اعتبار اينكه لفظى است كه از لافظى صادر مى‏شود، دال ناميده مى‏شود و به اعتبار اينكه خود همين لفظ فى نفسه و بشخصه اراده شده، نامش مدلول است.

#### مناقشه استاد نسبت به کلام مرحوم اخوند

دال و مدلول باید واقعا متعدد باشد دال یعنی علت انتقال به مدلول و داستان لفظ داستان علت و معلول است و حضور لفظ در ذهن علت برای حضور معنا در نفس است و حقیقت دلالت علیت است و محال است که یک چیزی هم علت باشد و هم معلول باشد و حیثی کردن این مطلب حرف نادرستی است و دو حضور لازم است که واقعا متعدد است.

##### منشا اشتباه مرحوم اخوند

اینکه مرحوم اخوند فرموده است از این جهت که لفظ است دال است و از این جهت که مراد است مدلول است یک خلطی واقع شده است و ان عبارت است از اینکه از حیثی که مراد است مراد است و مدلول نیست و لو اینکه شخص لفظ مراد است ولی مراد مساوق مدلول نیست چون مدلول حضور دیگری که پیدا شده باشد نیست به عبارت دیگر حقیقت استعمال این است که حضور دال مستتبع حضور دیگری باشد ولی در اینجا مراد به وجود امده است ولی حضور دیگری نیست ممکن است مراد باشد ولی مدلول نباشد

### بررسی شق دوم کلام مرحوم صاحب فصول

مرحوم اخوند میفرماید[[3]](#footnote-3):در قدم دوم شق دوم را اختيار كرده مى‏گوئيم لفظ بدون عنوان حكايت و دلالت‏ موضوع واقع شده است، شما گفتيد اين امر مستلزم تركب قضيه معقوله از دو جزء است و هو محال، ما مى‏گوئيم كبراى كلى را قبول داريم كه هر قضيه‏اى بايد داراى سه جزء باشد و از جمله موضوع داشته باشد وگرنه يلزم تركّب آن از دو جزء كه محال است زيرا نسبت بدون منتسبين نخواهد بود اما اينكه حتما موضوع قضيه ملفوظه يا حاكيه با موضوع قضيه معقوله يا محكيه دو چيز باشد، برهانى نیست.ولى گاهى هم لفظ به عنوان نفس و شخص لفظ و نه به عنوان حكايتگرى از معنائى موضوع واقع مى‏شود و ما نحن فيه از اين قبيل است كه در زيد لفظ خود زيد موضوع واقع شده و حاكى از چيزى نيست آنگاه هم قضيه ملفوظه ما موضوع دارد چون تلفظ به لفظ زيد شده است و هم قضيه معقوله ما موضوع دارد كه باز هم همان لفظ زيد مى‏باشد پس لفظ زيد متصور شده و لفظ زيد به زبان آمده است بدون اينكه آن را حاكى از معنى يا حاكى از نوع و صنف و مثل و يا حتى حاكى از خودش قرار دهيم. در نتيجه قضيه ما سه‏جزئى است و كمبودى ندارد پس اشكال فصول مرتفع شده و صورت چهارم هم كاملا معقول و ممكن است‏. و این کلام مرحوم اخوند متین است. و برای حمل نیاز به حضور متعدد نداریم.

حاصل کلام این شد: دلیل مرحوم صاحب فصول درست نیست ولی ادعای مرحوم اخوند نیز درست نیست بلکه مدعای مرحوم صاحب فصول درست است.

## استعمال لفظ و اراده مثل ان

مثلا گفته میشود (ضرب در همین کلام ضرب زید که من گفتم فعل ماضی است) در اینجا مرحوم اخوند فرموده است که استعمال لفظ در مثل ان فقط از قبیل استعمال است نه از باب ایجاد باشد چون مثلین باهم متنافیین است و برای رسیدن از یک مثل به مثل دیگر از راه استعمال استفاده کرد و قابل احضار نیست وقتی ضرب گفته میشود میخواهد اینه باشد برای ضرب که در کلام است و از یک ضرب به ضرب دیگر منتقل میشویم و از حضوری به حضوری دیگر منتقل میشویم

### نظر مرحوم خویی[[4]](#footnote-4) و از باب ایجادی بودن این قسم از استعمال

در این قسم نیز ما خود شی را احضار کردیم نه اینکه دال را احضار کنیم منتها وقتی گفته میشود ضرب فی ضرب زید و فی اورده میشود برای ضیق کردن ضرب است و احضار ضرب خاص است که همان مثل است و لفظ را با حرف تضییق کرده ایم و این نوع حکایت از قبیل حکایت نیست بلکه احضار است ولی احضار ضیقی است

#### مناقشه استاد به کلام مرخوم خویی

ایشان که فرموده است ضرب را فی تضییق میکنیم خیلی حرف عجیبی است خود ایشان در فقه به سید یزدی اشکال میکند و میگوید تقیید جزئی را معقول نیست و در اینجا وقتی گفته میشوداگر قرار شد که این قسم از اقسام استعمال از باب احضار باشد جزئی است و دیگر تقیید بردار نیست و به نظر ما فی که برای تقیید اورده میشود برای تقیید مفهوم ضرب ای است که درجمله است نه اینکه تقیید برای خود احضار باشد.علاوه بر این ضرب که استعمال شده است فعل است و ضرب که تقیید خورده است اسم است چگونه خود ان ضرب مقید شده است

1. [الفصول الغرویة فی الأصول الفقهیة، محمد حسین الأصفهانی، ج، ص22.](http://lib.eshia.ir/13088//22/استعمال) [↑](#footnote-ref-1)
2. [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج، ص14.](http://lib.eshia.ir/27004//14/استعمال) [↑](#footnote-ref-2)
3. [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج، ص15.](http://lib.eshia.ir/27004//15/استعمال) [↑](#footnote-ref-3)
4. [مصباح الاصول، السید أبوالقاسم الخوئی، ج1، ص93.](http://lib.eshia.ir/13046/1/93/اطلاق) [↑](#footnote-ref-4)